



جیرانی

ضمیمه هفتگی روزنامه قدس در حوزه تاریخ
شماره هشتم - دوشنبه ۱۵ مهر ۱۳۹۸

حواسمان جمع باشد!

سنخ‌شناسی جریان‌های دگراندیش دینی
که مخالف گفتمان انقلاب اسلامی هستند

پروتستانتیسم اسلامی

حاصل یک کج فهمی

چرا اسلام بر خلاف مسیحیت
نیاز به پروتستانتیسم ندارد؟

۸

۲

رونویسی از دست محمد بن عبد الوهاب

چرا گفتمان دینی شریعت سنگلجی
منحرفانه بوده نه منتقدانه؟

صفحه ۳



پروتستانتیسم اسلامی حاصل یک کج فهمی

چرا اسلام برخلاف مسیحیت نیاز به پروتستانتیسم ندارد؟

الهیاتی مسیحی بین «مسیح» و «کتاب مقدس» تفاوت عمیقی وجود دارد و «مسیح به عنوان تجسد روح خدا» معجزه مسیحیت است و نه کتاب مقدس، کتاب مقدس مجموعه‌ای ناهمگون از روایت‌های تاریخ و تفسیر به قلم افراد با جهان‌بینی گوناگون است و مرجع اصلی ایمان مسیحی نیست، به همین خاطر خیزش لوتر برای بازگشت به تفسیر کتاب مقدس بدون ارجاع به نهاد روحانیت با کلیسای کاتولیک در تضاد بود؛ اما با مسیحیت در تضاد نبود. اما در ساختار اجتماعی اسلام موضوع کاملاً متفاوت بود؛ اسلام برخلاف مسیحیت بیش از آن که یک نوع جهان‌بینی توحیدی باشد نوعی ساختار منظم اجتماعی و سیاسی بود و باز هم برخلاف مسیحیت معجزه آن نه شخص پیامبر (ص) بلکه کتاب و متن مقدس قرآن بود. از سوی دیگر نهاد روحانیت در اسلام نهادی بروکراتیک و برگرفته از همان ساختارهای اجتماعی و سیاسی برگرفته از نص بود، اگر لوتر می‌توانست با تکیه بر نص کتاب مقدس اتوریته کلیسا را به چالش بکشد و دوگانه سکولاریسم موجود در ذات مسیحیت (قانون قیصر - قانون خدا) توانست سکولاریسم را گسترش دهد؛ این نسخه اصولاً برای به کار بردن در اسلام بی‌معناست.

اشتباه اصلاحگران دینی در بازگشت به نص مقدس به تبعیت از جنبش دین‌پیرایی در دوران رنسانس از آنجا سرچشمه می‌گیرد که تفاوت بنیادین نص مقدس در سیستم الهیاتی مسیحیت و اسلام و کارکرد جداگانه نهاد روحانیت در دو دین را درک نکرده بودند. به وجود آمدن نهادهای دینی چون کلیسای کاتولیک محصول تکامل تاریخی دین مسیحیت بودند نه مراجعه به متن کتاب مقدس، در حالی که در اسلام اصولاً مراجعه به متن همیشه در میان فقیهان، عرفا، متکلمین همیشه به یکسان مورد ارجاع گروه‌های مختلف اجتماعی بوده و هیچ‌گاه در انحصار نهاد خاص اجتماعی نبوده؛ همچون روحانیون کاتولیک در مسیحیت که انحصار تفسیر متن مقدس را در دست داشته‌اند. بنابراین از آن جایی که پروتستانتیسم محصول دیانت مسیحی مبتنی بر علم الهیات و تطاول روزگار و تحول اندیشه اروپا بود، در تبیینی آشکار با سرشت دیانت اسلام است که شکل گرفته براساس شرع و علم فقه می‌باشد. از عواملی که باعث این کج‌فهمی در بین این متفکران می‌شود این است که این جریانات کمتر به سهم مطالعات تاریخی در فهم درست دین و منابع دینی تأکید داشته یا اهمیت آن را در مجموع، کم تلقی کرده‌اند. این در حالی است که اگر جریانی درصدد است تلقی سنت را از دستگاه کلامی و حقوقی و منابع دینی و روش استنباط احکام به نقد بکشد، نخست باید آن‌ها را در روند تاریخی خود مورد مطالعه قرار دهد. تا زمانی که کارکردها و ضرورت‌ها و زمینه‌های تعامل نص و واقعیت تاریخی درک نشود، دریافت درستی از علل و اسباب ظهور روندها و پدیده‌های دینی و باورها و افکار و تعالیم و تفاسیر دینی حاصل نخواهد شد. بنابراین شناخت سنت و تاریخ سنت تنها راه نجات این جریانات است. ▲

فاطمه احمدی: وحشت مارتین لوتر از صدای رعد و برق آغاز تغییر سرنوشت او و جهان مسیحیت بود. زمانی که لوتر بعد از کسب مدرک لیسانس هنر به تقاضای پدر مشغول به تحصیل در رشته حقوق شد ظاهراً وقوع یک رعد و برق باعث تغییر مسیر زندگی مارتین شد. با صدای رعد و برق وحشتی غیرقابل توصیف وجودش را فراگرفت، به درگاه خدا پناه آورد و به آنای مقدس قسم خورد که می‌خواهد تارک دنیا شود. دو هفته بعد در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۵۰۵ وارد خانقاه آگوستین در ارفورت شد. لوتر در سال ۱۵۱۲ به دریافت درجه دکترا در رشته الهیات و کرسی استادی نایل شد. او در طول تدریس بخش‌هایی از کتاب مقدس هرچه بیشتر به اختلاف نظر خود با کلیسای سنتی پی‌برد و درصدد اصلاح دین مسیحیت برآمد. ولی او هیچ‌گاه به جدایی از کلیسا نیندیشید. او تنها به فکر اصلاح کلیسا بود. از نگاه او تنها قوه حاکم بر عیسویان همانا کتاب مقدس است و مردم نیازی به تفسیر رسمی کلیسا ندارند. بدین ترتیب لوتر آغازکننده پروتستانتیسم مسیحی شد.

پس از آن پروتستانتیسم یکی از ده‌ها واژه‌ای شد که از قرن نوزدهم در برخورد اندیشمندان مسلمان با جهان غرب وارد ذهنیت متفکران مسلمان هم گردید. آشنایی با نظام فکری غرب مدرن همیشه برای متفکران مسلمان بغرنج‌ترین و پیچیده‌ترین سویه تمدن غرب بود که با آن رویارو می‌شدند. بنا به تفسیرهایی الهیات مسیحی و جنبش پروتستانی پشتوانه محکمی برای جهان مدرن غرب بود و همین امر متفکران مسلمان را به سوی اصلاح دینشان سوق داد و سوای درست یا باطل بودن این گزاره از نظر تاریخی، در ذهنیت متفکران مسلمان در آن دوران نیز چنین برداشتی در رابطه همسته میان مدرنیسم و پروتستانتیسم حاکم شد و بسیاری سودای دوباره‌سازی این جریان در جهان اسلام را در سر پروراندند. پروتستانتیسم از این جهت محل توجه متفکران اسلام قرار گرفته که شعار بازگشت به کتاب مقدس و نفی سازمان‌ها و تشریفات ایجادشده در طول قرون و اعصار را می‌دادند. البته در جهان اسلام نیز شبیه آن وجود داشته است. نهضت‌های سلفی در نقاط مختلف جهان اسلام شاهدهی بر این مدعاست. تفکر کسانی چون احمد بن حنبل و ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب در جهان سنی مذهب و کسانی چون اخباریان و تفکر شیخی و نیز تفکرات تفکیکی در این چارچوب مشابهت‌هایی با این جریان دارد.

در ایران هم جریان‌های متعددی از حوزه و دانشگاه در این خصوص سربرآورد. آن‌ها به‌رغم همه تفاوت‌هایی که داشتند در چند مساله اتفاق نظر داشتند. همه آن‌ها حتی گروهی که خود روحانی بودند نسبت به نهاد روحانیت بدبین بودند و همچون لوتر که در تلاش برای حذف واسطه‌های میان انسان و خدا بود و با کلیسای کاتولیک و نهاد روحانیت کاتولیکی سر ستیزه برداشت، تلاش کردند با نقد شریعت اسلام به نام خرافه و تحجر علیه روحانیت سنتی قد علم کنند. اما همه این‌ها به تفاوت عمیق و بنیادین نهاد روحانیت در اسلام و مسیحیت ناآگاه بودند، اساساً در نظام

به نام دین به کام...!

محمدرضا میرزایی: آغازگر هر جنبشی پرسش‌های درستی است که از پرداخت مسالهای درست سربرمی‌آورد. در دوره بعد از مشروطه به ویژه در دوران سلطنت پهلوی اول به واسطه مواجهه ایران با غرب و آغاز اصلاحات رضاخانی گرایش‌های ضد دینی در جامعه مطرح شد که اغلب با طرح پرسش‌هایی، در دو حوزه متفاوت با دین به جدال برخاستند. یکی در حوزه سنت دینی برآمده از فقه و دیگری باورهای دینی مردم. جریان‌هایی هم که تلاش می‌کردند با طرح این پرسش‌ها دست به نوعی دین‌پیرایی بزنند، طیف‌های مختلفی از روشنفکران تحصیلکرده غرب و یا روحانیون درون نهاد روحانیت بودند. جریانی که از دل نهاد روحانیت برآمدند برخلاف روشنفکران که دچار نوعی گسست از زیست جهان سنتی شده بودند هنوز برخی از پیوندها را حفظ کرده و اکثراً با اعتقاد به اصل دین، انتقادهای خود را به آنچه که در ظاهر دین می‌دیدند متوجه ساختند.

خرافه‌پرستی از مهم‌ترین مولفه‌هایی بود که این دگراندیشان دینی بر آن تأکید داشتند در واقع کلمه خرافه، یکی از اصطلاحات کلیدی دینی، در دوره رضاخان و پس از آن به شمار می‌آمد. در مجموع سال‌هایی که ایران تحت حکومت پهلوی بود، برخی از افراد همانند شریعت سنگلجی، سید اسدالله خرقانی، سیدعلی‌اکبر برقعی و افراد دیگری که درس حوزوی خوانده بودند و لباس روحانیت شیعه بر تن داشتند، با تأکید بر اصلاحگری در دین و مذهب و خرافه‌زدایی در صحنه فکری ایران ظهور کردند. اما مساله اینجاست که این جریان در طرح پرسش چهار کج‌فهمی بودند.

آیا خرافه مسالهای دینی است یا یک بحث جامعه‌شناختی که بخواهیم به بهانه وجود برخی خرافات دست به اصلاح دین بزنیم؟ خرافات در همه ادیان و مذاهب و اعتقادات عامیانه وجود داشته و این گونه نبوده که علمای سنتی از آن غافل بوده باشند اما زمانی که خرافه‌گرایی به جوهره ادیان ضربه‌ای وارد نکند آیا طرح آن به عنوان معضلی دینی بدون توجه به بسترهای محیطی و بیرونی مثر ثمر خواهد بود؟

شیعه‌ستیزی دیگر مولفه‌ای بود که آن‌ها با طرح بازگشت به سلف پیشین و اشاعه برخی اعتقادات سنی مذهبیان و وهابیون بدون توجه عمق یافتن فرهنگ شیعی در جامعه ایران بدان تاختند. انکار مهدویت و یا ارائه تفسیر جدیدی از آن را باید جزو مهم‌ترین ستیزهای آنان با جریان تشیع دانست که تا به امروز در قالب جریان‌هایی نظیر انجمن حجتیه همچنان فعالیت می‌کنند. هر چند که دایره نفوذ آنان به شدت کاهش یافته لکن خطر انحراف از اصول و تحریف تشیع از جانب ایشان همچنان وجود دارد.

بررسی آراء و نظریات این طیف از منحرفین که با لباس دین تیشه به ریشه دین می‌زنند موضوع این شماره چراغ است تا نشان دهیم آنها چگونه به بیراهه رفتند. اگرچه برای این‌ها دین پیرایی نه یک استراتژی کوتاه مدت، بلکه یک پروژه فکری بلندمدت بود و هدفشان تغییر بنیادین در ساختارهای اجتماعی مذهب به عنوان مهمترین نهاد اجتماعی در میان مسلمانان بود اما سرنوشت متاخرین این جریان در حکومت اسلامی ایران نشان از آن دارد این پروژه فکری هرچند بلند مدت به انزوا کشیده شده است. چرا که در میدان اندیشه کسی پیروز است که استدلالش بر منطق‌های خدشه‌ناپذیر و اصول محکم استوار باشد. تاریخ نشان داده است پیروز این میدان اسلام‌گرایان اصیل بوده‌اند نه دگراندیشان دینی. ▲



رونویسی از دست محمد بن عبدالوهاب

چرا گفتمان دینی شریعت سنگلجی منحرفانه بود نه منتقدانه؟



موضوع دیگر مورد بحث شریعت سنگلجی درباره شفاعت بود. وی در شرح «عقیده شرکبه در شفاعت»، به «عبادت انبیا و اولیا» و «خضوع و خشوع در مقابل ایشان» و نیز «گریه و زاری» در مجالس عزاداری -در کنار گناهکاری- به امید شفاعت اشاره کرده است. سنگلجی برخی مصداق‌های شرک در میان مسلمانان را این گونه برمی‌شمارد: «سبحان الله! زحمات پیغمبر و ائمه دین چه شد؟ تعلیمات سید المرسلین کجا رفت؟ خون‌ها ریخته شد تا توحید حقیقی برقرار گردید! چرا مسلمانان توجهی به حفظ آن توحید ندارند؟ چرا کتاب خدا و سیره رسول را نمی‌خوانند؟ همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده، در میان بسیاری از مسلمانان به طور بازتری منتشر است: قبرپرستی، سنگ‌پرستی، درخت‌پرستی، مرشدپرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه‌ها و هزاران چیزها از این قبیل...»

وی همچنین در فصلی جدا بحث قربانی برای غیرخدا را مطرح می‌کند و نتیجه می‌گیرد: «آنچه امروز به اسم امامزادگان یا حضرت ابوالفضل یا ائمه هدی (ع) قربانی می‌کنند، چنان که شخص عامی می‌گوید ای امامزاده! این گوسفند را در راه تو کشتم! یا می‌گوید ابوالفضل! این گوسفند را به نام تو قربانی می‌کنم که مثلاً بیمارم را شفا بدهی! شرک است». وی همچنین «استغاثه به غیر خدا» را شرک و «غلو در انبیا و صالحین» را «سبب کفر بنی آدم» می‌داند. بررسی آثار و آرای شریعت سنگلجی نشان از تأثیرپذیری فراوان او از آموزه‌های وهابیت دارد. این امر مورد پذیرش موافقان و مخالفان اوست. مقایسه فهرست کتاب توحید عبادت (از آثار اصلی شریعت سنگلجی) با فهرست کتاب التوحید (تألیف محمدبن عبدالوهاب) همسانی قابل توجهی از مطالب این دو کتاب را نشان می‌دهد. سنگلجی در پاسخ به یکی از مخالفان خود که او را به رونویسی از کتاب التوحید متهم کرده بود، گفته بود که بخش‌هایی از کتاب توحید عبادت را از روی کتاب التوحید نوشته است نه تمام آن را! یکی از شاگردان نزدیک شریعت نیز گفته بود که وی در زمان حج با مطالعه آثار وهابیان به آموزه‌های ایشان گرایش پیدا کرد. بر همین اساس است که برخی شریعت سنگلجی را اولین کسی می‌دانند که عقاید وهابیه را در ایران ابراز کرد و عده‌ای را دور خود گرد آورد.

نکته‌ای که باید در آخر بر آن تأکید کرد این است که شریعت سنگلجی و همفکرانش برای پیشبرد گفتمان خود همواره مورد حمایت هیئت حاکمه بودند؛ حتی گفته می‌شود او روابط نزدیکی با شخص رضاشاه داشته است. این در حالی است که در همان دوران روحانیون سنتی تحت فشار بسیاری بودند و امکان فعالیت در هیچ حوزه‌ای نداشتند. اینجاست که در فهم حکومت رضاشاهی باید در آرای امام خمینی بیشتر مذاقه کنیم. حضرت امام در ارتباط با همین موضوع در کشف الاسرار می‌نویسد: چرا و به چه دلیل وقتی در رد کتاب شریعت (که به نام «اسلام و رجعت» در انکار رجعت نوشته شده بود) کتابی به نام «ایمان و رجعت» نوشته شده، اجازه انتشار نمی‌دهند. ▲

با بررسی در کتب و آثار شریعت سنگلجی معلوم می‌شود برخی چیزهایی که وی آن‌ها را ادعاهای خرافی می‌نامد با عقاید شیعیان سنخیت ندارد؛ به عنوان نمونه، وی مدعی است که حضرت عیسی (ع) مرده است و این مطلب را می‌توان از آیات قرآن به دست آورد، ولی این ادعا با عقاید شیعیان که حضرت عیسی (ع) زنده است منافات دارد؛ یا ادعاهای وی در مورد انکار مسئله رجعت و مسائل دیگری که وی آن‌ها را مورد انکار قرار داده است. دلایلی که شریعت سنگلجی برای رد رجعت ذکر می‌کند بیش از آنکه ادعای وی را در بازگشت به سرچشمه اصلی معارف دین یعنی قرآن نشان دهد، نمایانگر غلبه تفکر اومانیستی و اندیشه ترقی بر ذهن و فکر اوست؛ وگرنه براهین عقلی و نقلی در اثبات رجعت به قدری گسترده و استوار است که جایی برای انکار باقی نمی‌گذارد. بی‌شک مستندترین و قطعی‌ترین دلیل در اثبات رجعت، قرآن است که خداوند در سوره احقاف می‌فرماید: آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و هرگز از خلقت آن‌ها دچار ناتوانی نشد قدرت دارد مردگان را زنده کند.

اقدامات شریعت سنگلجی در باب ابطال رجعت از سوی علمای شیعه به عنوان اقدامی ضد شیعی و منحرف گزارش شده است. انکار مسئله رجعت توسط او دقیقاً نقطه مقابل علمای سنتی قم بود که رجعت را در شمار ضروریات مذهب شیعه می‌دانستند.

محور دیگر بحث سنگلجی انکار مهدویت بود. او با رد اخبار و روایات مرتبط با ظهور قائم در صدد بود قیام به سیف را به نقد بکشد. وی با نقد این احادیث به دنبال آن بود روح جنگ و انتقام‌جویی را از قیام امام زمان (عج) بردارد. در جایی گفته بود «ما منتظر امام زمان نیستیم» بر اساس گفتاری دیگر، وی بر آن بود که «شخصی خواهد آمد و مهم نیست که ما بدانیم کیست، بلکه تنها باید خدایی باشد».

تا قبل از نوشتن کتاب رجعت و نشر آرای سنگلجی در خصوص مهدویت، علما نسبت به نظریات و آرای شریعت و گفتار و نوشته‌های او و نحوه تبلیغ او و تشکیل کلاس‌های تدریس بی‌طرف بوده و مهر سکوت بر لب نهاده بودند؛ اما شریعت در منابر مختلف خود کلیه مباحثی که بعدها در کتاب رجعت آمده است را [با] بیانات خود تشریح نموده [بود]... این نارضایتی‌ها او ج گرفت و موجب پرسش از محضر آیت‌الله آقا شیخ عبدالکریم حائری،

مرجع تقلید شیعیان شد و ایشان در قبال این استفتا، ضمن اینکه رجعت را تأیید کردند، شریعت سنگلجی را تکفیر نمودند؛ زیرا اگر حکم تکفیر صادر می‌شد، موجب سختی و لجاج پیروان شریعت شده و مقدمات ظهور مذهبی جدید به مذاهب اسلامی فراهم می‌شد؛ زیرا همچنان‌که گفته شد، اکثر افسران و کارمندان عالی‌رتبه دولت و شعرا و نویسندگان و مدیران جراید و جوانان تحصیلکرده، همه و همه دلبسته شریعت بودند.

ابراهیم خدابخش: شب‌های پنجشنبه در مسجد حاج شیخ حسن سنگلجی مجالس وعظی برگزار می‌شد که اغلب شرکت‌کنندگان آن افسران ارتش و تحصیلکرده‌های جدید بودند که علاقه فراوانی به شنیدن مطالب سخنران آن در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند. به دنبال افزایش شاگردان و مریدان مسجد، دارالتبلیغ اسلامی را در جای همان مسجد در گذر تقی‌خان بنا کردند و بعدها به دنبال خرابی محله سنگلج، دارالتبلیغ دیگری در خیابان فرهنگ تهران بنا شد که امروز آرامگاه همان سخنران نیز هست. محمد شریعت سنگلجی در این مسجد و دارالتبلیغ به مدت ۲۰ سال به اشاعه افکار و عقاید خود پرداخت و طی عمر پنجاه‌وسه‌ساله خود به‌زعم طرفدارانش بسیار در فهماندن اسلام راستین جهاد کرد و به‌زعم مخالفانش از مسیر اسلام راستین منحرف شد.

شریعت سنگلجی در سال ۱۲۶۹ (۱۲۷۱ شمسی-۱۳۱۰ قمری) در تهران به دنیا آمد. پدر وی حاج شیخ حسن سنگلجی و جدش حاج رضاقلی از علما و فقهایی عصر خود بودند. اساتیدی که وی نزد آن‌ها به تحصیل علم پرداخت عبارت بودند از دروس فقه، حاج شیخ عبدالنبی مجتهد تهرانی؛ حکمت، میرزا حسن کرمانشاهی؛ کلام، حاج شیخ علی متکلم نوری و عرفان، میرزا هاشم اشکوری بهره برد. وی مدتی به همراه برادرش محمد سنگلجی به نجف اشرف رفت و پس از بازگشت به تهران به مطالعه در کتب و آثار حکما، فلاسفه، طبیعیون، اهل منطق و کلام غرب پرداخت. مهم‌ترین مسائل بحث‌برانگیزی که شریعت سنگلجی مطرح کرد عبارت بودند از «غیبت امام زمان (عج)»، «رجعت»، «معاد جسمانی»، «معراج»، «شفاعت» و «معجزه‌های انبیا».

او در مقام منتقد این مسائل به انکار برخی اعتقادات دینی روی آورد و رأی خود را در ابتدا با نهضت تفسیر جدید قرآن اشاعه داد و بر خرافه‌زدایی از تفسیرهای قرآن و به‌ویژه احادیث شیعی تأکید کرد. وی در مقدمه کتابش هدف خود را این‌گونه بیان کرده است: «دیدم در دین خرافاتی پیدا شده است و به قرآن اباطیل و موهوماتی نسبت می‌دهند و در جامعه ما به جای دین اسلام از ادیان باطله و خرافات امم خالیه (امت‌های گذشته) اصولی و احکامی جایگزین شده است که امتیاز میان اسلام و خرافات داده نمی‌شود، هزار گونه شرک و بت‌پرستی به اسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قسم بدعت و خرافه به نام سنت پیغمبر (ص) رایج شده است... بر خود لازم دانستم که معلومات خود را در دین بیان کنم و خرافات را از قرآن دور گردانم و دین حقیقی را به مسلمانان معرفی کنم.»

وی معتقد بود راه فهم دین و تدبیر در قرآن باید به این صورت باشد که دین را از سلف گرفت نه از خلف؛ به عبارتی، باید ببینیم که مسلمانان در صدر اول اسلام، قرآن را چگونه می‌فهمیدند و قبل از پیدایش فلسفه، تصوف و شریعت و غیره چه دینی داشتند تا از این طریق گرفتار اوهام و خرافات نشویم.

“

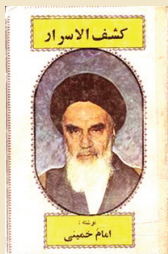
بررسی آثار و آرای شریعت سنگلجی نشان از تأثیرپذیری فراوان او از آموزه‌های وهابیت دارد. این امر مورد پذیرش موافقان و مخالفان اوست. مقایسه فهرست کتاب توحید عبادت (از آثار اصلی شریعت سنگلجی) با فهرست کتاب التوحید (تألیف محمدبن عبدالوهاب) همسانی قابل توجهی از مطالب این دو کتاب را نشان می‌دهد. سنگلجی در پاسخ به یکی از مخالفان خود که او را به رونویسی از کتاب التوحید متهم کرده بود، گفته بود که بخش‌هایی از کتاب توحید عبادت را از روی کتاب التوحید نوشته است نه تمام آن را!

علی اکبر حکمی‌زاده؛ از تخریب شیعه تا تمجید از رضاشاه

علی اکبر حکمی‌زاده در شهر قم و در خانواده‌ای متدین چشم به جهان گشود. پدرش، شیخ مهدی حکمی مشهور به پایین‌شهری، رئیس مدرسه رضویه و از بارزترین علمای شهر قم در زمان خودش بود؛ به‌طوری‌که وقتی مرجع بزرگ، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، از اراک به قم نقل مکان کرد، به‌طور موقت در منزل وی سکنی گزید. علی اکبر حکمی‌زاده در این جو علمی در شهر قم رشد یافت و زندگی‌اش را به‌عنوان طلبه علوم شرعی آغاز کرد. او در این راه گام‌های مهمی پیمود؛ به‌گونه‌ای که حاشیه‌ای بر کتاب «الکفایه فی اصول الفقه» آخوند خراسانی نوشت. او همچنین در این زمان، کتابچه‌ها و مقالاتی در باب گرایش نوین نسبت به دین و احکام دینی می‌نوشت و بدین ترتیب در سلک علمای مقلد مذهب تشیع درآمد و لباس عالمان دین را بر تن کرد و حتی در مجالس عزاداری حسینی به مرثیه‌خوانی پرداخت. اما این رویه دیری نپایید و چندی نگذشت که حکمی‌زاده

خدا، امامت، روحانی، حکومت، قانون و حدیث دسته‌بندی کرد و در آخر سیزده پرسش خود را مطرح کرد: حاجت خواستن از پیامبر و ائمه و توسل به آن‌ها، درست یا نادرست بودن استخاره، چرایی عدم تصریح اصل امامت در قرآن، نقد احادیث مربوط به عزاداری و ثواب آن، حدود قدرت مجتهد در عصر غیبت از مسائل مطروحه در سؤالات وی بودند که به‌طور مستقیم شعائر مذهب شیعه را هدف قرار داده بودند. سؤالات و شبهات مطروحه در کتاب «اسرار هزار ساله»، به‌سرعت در حوزه علمیه قم پیچید و عده‌ای از علما همچون شیخ محمد خالصی‌زاده را به فکر پاسخ‌گویی انداخت. اما بیم انتشار استدلال‌های ضعیف و نثرهای ناپخته‌ای که نتواند از اعتقادات و باورهای تشیع به‌طور کامل دفاع کند، باعث اتفاق نظر روحانیون درباره این مسئله شد که دفاع مستدل و مستندی

مسیر خود را از اصلاح‌طلبی در مذهب به سمت انکار آن تغییر داد و تا آنجا پیش رفت که پس از شهریور ۱۳۲۰ به مخالفت با شیعه و روحانیون پرداخت و کتاب «اسرار هزار ساله» را در این راستا منتشر کرد. هرچند حکمی‌زاده هدف خود از نگارش «اسرار هزار ساله» را زدودن انحرافات از جامعه دینی و بیان تحریفات (به‌زعم خود) دین بیان کرد، اما در حقیقت محور اصلی کتاب وی را حمله به مذهب تشیع و نقد شعائر شیعی تشکیل می‌داد. «اسرار هزار ساله» در کنار تخریب تشیع، دفاع از اصلاحات ضد‌مذهبی رضاخان را پررنگ‌هایی چون «آیا ایرانیان در زمان رضاشاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟»، «آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده؟» دنبال می‌شد. حکمی‌زاده در این کتابچه نوشته‌های خود را در شش فصل با عنوان‌های



به‌عنوان نظر رسمی حوزه منتشر شود. لذا ردیه امام خمینی با عنوان «کشف الاسرار» انتخاب شد. امام خمینی در این اثر سیاسی، عقیدتی و اجتماعی گام‌به‌گام با مطالب «اسرار هزار ساله» پیش رفته و به شبهات و تبلیغات ضد‌دینی آن پاسخ گفته‌اند. علاوه بر این، امام خمینی در بخش‌هایی از کتاب خود، مطالبی را بیان کردند که مربوط به اندیشه‌ی سیاسی ایشان بوده و در واقع مبانی نظری ایشان پیرامون حکومت اسلامی در عصر غیبت و نظریه ولایت فقیه را به‌صورت مختصر ارائه می‌دهد. حکمی‌زاده پس از کتاب اسرار هزار ساله، دیگر در عرصه مطالعات دینی ظاهر نشد و تا آنجا که می‌دانیم چیزی از او منتشر نشد. او که با کسروی دوستی نزدیکی داشت بعد از ترور کسروی به کلی از قم و تهران فاصله گرفته و بیشتر در حیدرآباد کرج سکونت گزید. وی سپس به صورت مکاتباتی با دانشگاه یوتا در آمریکا ارتباط برقرار کرده و در رشته مرغداری به تحصیل پرداخت. او باقی عمر خود را به کار مرغداری پرداخت و برای اولین بار مجله مرغداری در ایران منتشر کرد. وی ۱۲ مهر ۱۳۶۶ درگذشت. ▲

آیت الله محمد محمدی قائینی:

باید از حوزه مراقبت کرد

برنامه جریان‌های ضدانقلاب برای نفوذ به حوزه‌های علمیه چیست؟



حاضر می‌شود و به تدریس سطوح عالی فقه و اصول می‌پردازد و مدتی است که به تدریس خارج فقه و اصول نیز اشتغال دارد. آن‌چه در ادامه می‌آید دسته‌بندی برخی جریان‌های معاند انقلاب علیه حوزه است. علاقه‌مندان به این مبحث، صورت تفصیل یافته بحث حاضر را می‌توانند در پایگاه اسباط ملاحظه کنند.

آیت الله محمد قائینی عالمی محقق و پرتلاش و از شاگردان و تربیت یافته‌گان مکتب اصولی مرحوم آیت الله العظمی خوئی (قدس الله سره) می‌باشد. وی متولد نجف است و در سال ۶۶ به علت فشارهای رژیم بعث صدام، عرصه را برای رشد علمی مناسب نمی‌بیند، به ایران عزیمت کرده و مدت مدیدی در درس مرحوم آیت الله میرزا جواد تبریزی (قدس سره)

نقد و نفی مکتب امام و انقلاب

بی‌اعتنایی به آرمان‌ها و افکار بزرگ پرچمدار انقلاب، باکنایه، با اشاره، در لفافه به گونه‌های مختلف، امام و آرمان‌ها و مکتب ایشان را نفی می‌کنند که امام حرفایی داشته برای خود، چیزهایی به ذهن او رسیده چند سالی هم کارهایی کرده ولی همه با این افکار و آرمان‌ها و برنامه‌ها موافق نیستند. این افکار اصلاً به اسلام کاری ندارد بلکه این‌ها خطر بزرگی برای دین محسوب می‌شوند.

سیطره بر مراکز تصمیم‌گیری حوزه

حرکت به سمت گرفتن نبض مراکز تصمیم‌گیری و مدیریت‌های حوزوی جهت استحاله حرکت انقلاب یکی دیگر از برنامه‌ها و اقدامات جریان سکولار در حوزه است. خیلی خطرناک است که کسانی در آینده حوزه سر کار آیند که مخالف و معاند صریح امام باشند. حالا چه بسا امروز ابراز نکنند و مافی الضمیر خود را بیان نکنند. ولی با به عهده گرفتن مسئولیت‌ها، افکار عموم را بخواهند متوجه جایی کنند که کلاً فراموش کنیم انقلابی بوده و چه تحولاتی رخ داده است و کجا بودیم و سرانجامش چه شد و دائماً نقطه ضعف‌های انقلاب را فقط ببینند و به رخ دیگران بکشند.

استدلال هم می‌کنند که روحانیون قبلاً بیشتر احترام داشتند، از طرفی دنیا الان با ما مخالف است، جنگ کشورها مثل یمین چه ربطی به ما دارد؟ چرا در امور کشورها دخالت می‌کنیم؟ چرا ما در سایر کشورها پایگاه، مدرسه، حوزه علمیه می‌زنیم؟ و از این دست حرف‌ها و شبهه پراکنی‌ها که این خطر بزرگی است و یقیناً کسانی که وارد این حوزه‌ها می‌شوند و خواهند شد صریح صحبت نمی‌کنند ولی لازم است عده‌ای باشند متخصص، موشکاف و ظریف که از کوچک‌ترین حرف‌ها کل مقصود را متوجه شوند و بدانند کجا را می‌خواهد مورد اصابت قرار دهد. این قبیل افراد قطعاً مصدر امور حوزوی نباید قرار بگیرند. ▲

توسعه فردگرایی و نگاه حداقلی به دین

منحصر کردن حوزه به آموزش‌های احکامی و عبادی فردگرایانه. این افراد بر این عقیده‌اند که ما بیش از این وظیفه‌ای نداریم و مابقی مازاد است و حوزه را نابود می‌کند. امام (ره) وقتی نهضت انقلاب اسلامی را آغاز کرده بود، یک آقایی بود رفت نجف بیت آیت الله حکیم (ره) که اطرافیان بیت آقای حکیم به ایشان این گونه گفتند که آقای خمینی تا قم بود حوزه قم را نابود کرد و حالا می‌خواهد حوزه نجف را نابود کند و مغز او را چنان شست‌وشو داده بودند که می‌گفت این‌ها اصلاً اسلام نیست. الان هم عده‌ای ممکن است بگویند همین احکام تبعیدی، شخصی، فردگرایانه کافی است. این تفکر و روش خیلی خطرناک است.

ضد ارزش شمردن اقدام سیاسی - اجتماعی

دوری و اجتناب از فعالیت‌های سیاسی و برنامه‌های جهان شمول بامحوریت نفی ظلم و استکبار. می‌گویند طلبه اگر فعالیت سیاسی کند، فاسد می‌شود. اگر طلبه‌ای سیاسی شود، فاسق می‌شود. در حالی که انهم ما ساسه العباد بودند. در احادیث آمده است که سیاست‌های اجتماع باید دست آن‌ها باشد آن‌ها برنامه‌ریز و مجریان کارها و تعلیمات الهی باید باشند. می‌گویند به ظلم و ستم چه کاری دارید؟ اصلاً چه کسی از شما خواست که دخالت کنید؟ سر در لاک خود کنید تا پیش مردم آبرو و عزت بیشتری داشته باشید. زحمتان هم کمتر می‌شود.

اقدامات جریان‌های غیر انقلابی برای حوزه

به نظر می‌رسد کسانی هستند که با امام خمینی (ره) و انقلابی که با رهبری و مجاهدت‌های ایشان حاصل شده، و برای تحقق آن، این همه خون‌ها ریخته شده و زحمات طاقت فرسا کشیده شده و هشت سال دفاع مقدس در حراست از آن صورت گرفته تا امروز به درخشش در ابعاد مختلف برسیم، مخالف‌اند و مقابله می‌کنند. البته بعضی‌ها هم بی‌تفاوت هستند. بعضی فقط گله می‌کنند که این‌ها قابل توجیه است. ولی بعضی در مقام مقابله با این افکار و برنامه‌ها و ایده‌ها و رفتارها هستند به نظر می‌رسد این کسانی که اینچنین هستند چند ویژگی دارند که قطعاً باید مواظب بود و این‌ها را مدنظر قرار داد. کسانی که حوزه غیرانقلابی می‌خواهند، چندین و چند ضرر بر اقداماتشان مترتب است که در ذیل و به اختصار به آن اشاره می‌شود:

تمرکز برجمود و ارتجاع فکری

مقابله با جهش‌های فکری و فرهنگی پویا که متضمن حرکت جامعه به سوی رشد سیاسی و اجتماعی است. این افراد عقیده دارند روزنامه بخوانید یا تلویزیون نگاه نکنید. فقط درس بخوانید، به چیزی هم کاری نداشته باشید. تفکر در مسائل مختلف نکنید. فقط مسائل فردی فقه و دین و فتوی دادن و در همین حد باش. در مورد تحول جامعه و مسائل دنیا و اتفاقات پیرامون فکر نکن، اسلام همان راهی است که گذشتگان رفته‌اند دیگر حرفی نیست.

“

خیلی خطرناک است که کسانی در آینده حوزه سر کار آیند که مخالف و معاند صریح امام باشند. حالا چه بسا امروز ابراز نکنند و مافی الضمیر خود را بیان نکنند. ولی با به عهده گرفتن مسئولیت‌ها، افکار عموم را بخواهند متوجه جایی کنند که کلاً فراموش کنیم انقلابی بوده و چه تحولاتی رخ داده است و کجا بودیم و سرانجامش چه شد و دائماً نقطه ضعف‌های انقلاب را فقط ببینند و به رخ دیگران بکشند.

مروری بر تاریخچه فعالیت روحانیون دگراندیش از منظر رسول جعفریان

از تلاش برای تضعیف مرجعیت تا تلاش برای تضعیف اسلام

فعالیت مراجع تقلید در تمام ادوار تاریخ ایران، به ویژه از عصر صفویه به بعد که مفهوم تازه‌ای از مجتهد شکل گرفت، بسیار حائز اهمیت بود. جامعه مذهبی ایران نیز، تابعی از مرجعیت دینی به شمار می‌آمد. بدین معنا که در تصمیم‌گیری‌های عمومی جامعه، غیر از آنچه که به حکومت مربوط می‌شد، قدرت مرجعیت در آن‌ها به ایفای نقش می‌پرداخت. این بخش به لحاظ تأثیرگذاری در جامعه، سازوکار مخصوص به خود داشت و همان‌گونه که ساختمان دارالحکومه و دارالاماره در اختیار نماینده دولت مرکزی بود، «بیت مرجعیت» نیز به عنوان مرکز ثقل این بخش از تصمیم‌گیری‌ها عمل می‌کرد.

در نیمه دوم قاجار، دو سیستم مرجعیت عمومی و محلی پدید آمد، به طوری که سامرا و نجف مرکز مرجعیت عمومی بود و در شهرهای بزرگ ایران و حتی شهرهای کوچک، یک یا چند مجتهد تحصیلکرده نجف یا مراکز دیگر - در ارتباط با مرجعیت عامه و در قالب مرجعیت محلی به ایفای نقش می‌پرداختند. در سطوح عمومی‌تر جامعه، بازوی اجرایی این بخش، عموم مردم بودند و طبعاً بازار به دلیل نقش خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود در دوره اخیر، یکی از اهرم‌های اصلی فشار بر دولت بود که تابعی از مرجعیت به شمار می‌رفت. این سازوکار بر اساس یک باور دینی-مذهبی استوار بود.

افزون بر آن که به طور طبیعی در جوامع دینی میان سررشته‌داران دین با عامه متدینین وجود دارد، در جامعه شیعی بر اساس مفهوم تقلید شکل می‌گیرد. لزوم زنده بودن مجتهد، مسلمان شیعه معتقد را در ارتباطی نزدیک با رهبر مذهبی زنده خود قرار می‌دهد و طبعاً او را به عنوان عضوی از یک مجموعه متشکل و متحد درمی‌آورد. اما دایره فعالیت مراجع تقلید در دوره رضاخان به دلیل محدودیت‌های فراوان دولتی و خارج بودن مرجعیت عامه از ایران بسیار ضعیف بود. به دنبال ضعف دیانت در ایران و صدماتی که طی دو دهه برای شعائر مذهبی پدید آمده بود، مراجعه به علما بسیار کاهش یافته و دستگاه مرجعیت، از لحاظ مالی به شدت ضعیف گشته و همین امر مانع از رشد و توسعه آن شده بود. به علاوه، پوشیدن لباس روحانیت در این سال‌ها جز برای شمار اندکی ممنوع بود و بسیاری از روحانیون تحصیلکرده نجف و غیر آن، از لباس درآمد، در عدلیه به کار مشغول شده بودند. بنابراین شمار طلاب و فضلا اندک بوده و همین امر سبب کاهش نفوذ مرجعیت در ایران شده بود.

در این فضا برخی جریان‌های تجدیدنظرطلب در عقاید شیعه شکل گرفت. باید توجه داشت که بسیاری از جریان‌های تجدید نظر طلب، دعوی اصلاحگری در دین را داشته و دارند. طبعاً داشتن ادعای اصلاح طلبی، لزوماً به معنای درستی این جریان نیست. در واقع بسیاری از جنبش‌های فکری و سیاسی که دعوی اصلاحگری دارند، تجدیدنظرطلبانی هستند که دانسته یا نادانسته در پی ایجاد تغییرات بنیادی در اصول اند، اصولی که پایه‌های اعتقادی و دینی مردم را تشکیل می‌دهد.

در این زمینه اصطلاحاتی مانند، اصلاح طلبی، نوگرایی، تجدیدنظرطلبی و... کلماتی هستند که در طول یک قرن و نیم در ایران و سایر کشورهای اسلامی رواج یافته و در هر مورد، محدوده، تعریف و اصول و ابهامات خاص خود را دارد.

در دوره پس از مشروطه، به ویژه عصر رضاخان، فعالیت بر ضد دین، با انتقاد از دین و تحت عنوان خرافه‌زدایی از فرهنگ عامه آغاز می‌شود. انتقاد، یک بار از سوی عوامل خودی و به صورت درونی است؛ یک بار بر اثر فشار خارجی و در ادامه نفوذ تفکر بیگانه. آنچه در این دوره رخ داد، انتقاد از مذهب به صورت افراطی، از سوی کسانی است که اصولاً - و غالب آنان به نسبت به اصل دین و مذهب مسأله داشته و از لائسیسته غربی جانبداری می‌کردند. اما مهم آن است که برای مشروع

نشان دادن مبارزه خود، برخورد با دین، تحت عنوان برخورد با خرافات عنوان می‌شود و برای کم کردن راه، خرافات با حقایق و شعائر دینی به هم آمیخته می‌گردد. در این میان، برخی از چهره‌ها، بسیار تندروی کرده تا به حدی که در جریان به ظاهر اصلاح طلبانه، به بازگشت از دین و در نهایت

به ارتداد می‌رسند؛ کسانی هم هستند که تنها به ایجاد تغییر در برخی از موارد اشاره دارند و از روی تقیه یا اعتقاد و یا ملاحظات دیگر، از آن حد تجاوز نمی‌کنند.

طبعاً این افراد گاه درباره محدوده تجدیدنظرطلبانه یا اصلاح‌گرایانه خود با یکدیگر درگیر شده و رده‌هایی بر ضد یکدیگر می‌نویسند. در این دوره با اوج‌گیری گرایش به غرب، حرکتی با عنوان ضدیت با خرافات ایجاد شد که طبعاً تعریف خرافه از نگاه افراد مختلف، متفاوت بود.

این زمان غرب‌گراها در راستای اهداف خود در این زمینه فعالیت کرده، مبارزه با خرافه را به صورت یک ارزش فرهنگی درآوردند. در واقع کلمه «خرافه» یکی از اصطلاحات کلیدی دینی در دوره رضاخان و پس از آن به شمار

می‌آید. درواقع تئوریسین‌های رژیم پهلوی بر این باور بودند که این حرکت اصلاحی در امتداد مواضعی است که دولت رضاخان برای تفکیک دین از سیاست و از بین بردن شعائر مذهبی که آن‌ها را خرافه می‌نامید برداشته است. در نوع این حرکت‌ها حملاتی به روحانیت سنتی و حتی مرجعیت شیعه صورت می‌گرفت. به همین دلیل مورد پسند دولت رضاخانی واقع می‌شد.

در نوع این حرکت‌ها حملاتی به روحانیت سنتی

و حتی مرجعیت شیعه صورت می‌گرفت. به همین دلیل مورد پسند دولت رضاخانی واقع می‌شد. اصولاً حرکت‌هایی که در پوشش مبارزه با خرافه از میان روحانیون برمی‌خواست صرف نظر از موضع انتقادی شان نسبت به مذهب، و شدت و ضعف آن، و حتی درستی برخی از مطالب آن‌ها که در نهایت می‌توانست مورد تأیید روحانیون تحصیلکرده و مراجع تقلید هم باشد، حرکت‌هایی جدای از مشی مرجعیت بود. این افراد، گاه با توجه به موقعیت علمی اجتماعی خود، روحانیونی را نیز در دامن خود پرورش داده و گاه طلابی که از قم و نجف بیرون آمده و در تهران و سایر شهرها اقامت می‌گزیدند، به حرکت‌ها می‌پیوستند. حرکت یادشده، همچنان در ایران ادامه یافت و هیچگاه حاضر به پذیرش مراجعه به مرجعیت دینی که در نجف یا قم استقرار داشت، نشد.

به همین دلیل، مقبولیت عمومی نیز نیافت؛ گرچه برخی از آرای آنان، به تدریج، هم‌زمان با توسعه تجدد، و فشار افکار عمومی، زمینه مقبولیت بیشتری به دست آورد. نهایتاً با تقویت جایگاه دین و مذهب در جامعه پس از یک دوره آسیب شدید در عصر رضاخان در دهه چهل ترمیم یافته و مرجعیت موقعیت بهتری به دست آورده بود. درواقع ارتباط مردم متدین با مرجعیت که طی سه چهاردهه در اثر تبلیغات منوالفکرها و با حمایت استبداد تضعیف شده بود برای بار دیگر تقویت شد. ورود فعال روحانیت در صحنه سیاسی کشور تا سال ۴۳ تا اندازه‌ای طلاب و فضلاء جوان را با سازماندهی آشنا کرد مهم‌تر آن که بحث اصلاحات در حوزه سازماندهی تربیت نیروی فکری و آماده کردن طرح‌های فرهنگی را برای ورود جدی‌تر در صحنه عمل مطرح نمود.



جریان مشکوک

نگاهی به روند شکل‌گیری انجمن حجتیه و تفکرات انحرافی آنان

که زمینه برای مبارزه آماده نیست. از دلایل دیگر آن‌ها استناد به آیه «لاتلقوا بایديکم الي التهلكه» (خودتان را با دستان خویش به هلاکت نیفکنید) بود؛ چراکه مبارزه با مشیت و درفش کاری منطقی نیست. انجمن حجتیه با قائل بودن به اصل انتظار، امید اصلاح از امام زمان (عج) داشتند و امکان تشکیل حکومت اسلامی را به ظهور آن حضرت پیوند می‌زدند. از نظر انجمن، مسئولیت شیعه در دوران انتظار، نگه داشتن نیروهای بالقوه، تقلید و دعا برای تعجیل فرج بود. از آنجا که انجمن حجتیه با تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت امام عصر (عج) مخالف است، عملاً ولایت فقیه را قبول ندارد. انجمن چه قبل و چه بعد از انقلاب همواره سعی کرد با برجسته نشان دادن مرجعیت، رهبری انقلاب را تضعیف کنند. آن‌ها تلاش کردند با محور دانستن مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خوئی، مرجعیت را در برابر ولی فقیه قرار دهند.

عاقبت انجمن حجتیه

انجمنی‌ها که تا واپسین روزهای پیروزی انقلاب می‌گفتند امام سیزدهم در پاریس نشسته و مردم را جلوی گلوله می‌فرستد، از پیروزی انقلاب اسلامی در حیرت بودند. پس از انقلاب وقتی انجمنی‌ها به موضع انفعال افتادند، نیروهای تربیت‌شده در انجمن به سه دسته تقسیم شدند: دسته اول نه تنها به انقلابیون پیوستند، بلکه به‌نوعی در برابر انجمن هم قرار گرفتند. دسته دوم در برابر انقلاب بی‌تفاوت ماندند و دسته سوم به انتقاد از انقلاب پرداخته و به صف مخالفان (از نوع دین‌دار) پیوستند. همچنین، به لحاظ خط‌مشی، مبارزه با مارکسیسم را جایگزین بهائیت کردند. هرچند سعی می‌کردند تا دو سه سال بعد از انقلاب همچنان خطر بهائیت را زنده نگه دارند، ولی اهتمام اصلی خود را معطوف به مارکسیسم کردند و در کلاس‌های آموزشی خود مارکسیسم را نقد می‌کردند.

با اوج گرفتن اختلاف‌ها میان اعضای انجمن و نیز با سران نظام، امام در روز سه‌شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۶۲ در اشاره‌ای غیرمستقیم به انجمن حجتیه فرمودند: «یک دسته دیگر هم که ترشان این است که بگذارید معصیت زیاد بشود تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب مگر برای چی می‌آید؟ این اعوجاجات را بردارید... برای خاطر خدا اگر مسلم هستید و برای خاطر کشورتان اگر ملی هستید این دسته‌بندی‌ها را بردارید. در این موج خودتان را وارد کنید و برخلاف این موج حرکت نکنید که دست و پاتان خواهد شکست.»

پس از این موضع‌گیری، انجمن با صدور بیانیه‌ای بر اساس آنچه «عقیده دینی و تکلیف شرعی خود، تبعیت از مقام معظم رهبری و مرجعیت، حفظ وحدت یکپارچگی امت و رعایت مصالح عالیه مملکت و ممانعت از سوءاستفاده دستگاه‌های تبلیغاتی بیگانه و دفع غرض‌ورزی دشمنان اسلام» خواند، فعالیت‌های خود را تعطیل کرد.

هشدار تولد دوباره

تولد دوباره انجمن در دو سطح عوام و سیاستمداران قابل بررسی است. در سطح اول باید گفت انجمن حجتیه همواره به دنبال تحلیلی عوامانه از دین بودند و سعی می‌کردند برای برخی از مسائل دینی توجیهات عوامانه بیاورند. به‌عبارت دیگر، می‌کوشیدند تقاضا، خواسته‌ها و تمایلات خودشان را با مسائل دین جمع کنند و به‌نوعی

دینداری برسند که مورد قبول خودشان است. یکی دیگر از نشانه‌های این امر استناد بیش از حد انجمن به خواب و جایگزینی ادله عقلی با نقل خواب است. سراسر نوشته‌های انجمن سرشار از نقل خواب و کرامات است و معمول بوده که انجمن برای اثبات حقانیت و صحت اعمال خود به خواب متوسل می‌شده است. حذف ادله عقلی و جایگزینی آن با خواب، قدرت تفکر و تعقل را گرفته و در نهایت انسان‌هایی را بار می‌آورد که ایمان منهای معرفت دارند. اما در خصوص نفوذ انجمن حجتیه در سطح سیاستمداران باید به یک هشدار بسنده کنیم.

فهیمة صحرایی نژاد: زمینه‌های تشکیل

وقتی تاریخ معاصر را مرور می‌کنیم، گویی آغاز هر چیزی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازمی‌گردد که راه دموکراسی را در تاریخ معاصر ایران سد کرد. پس از کودتا اختناق شدیدی بر جامعه حاکم شد و بسیاری را به انزوای سیاسی کشاند. انزوای حاصل از این شکست حتی برخی از روحانیونی که خود بازوی توانای این مبارزات بودند را درهم شکست. در این بستر و فضای اجتماعی بود که شیخ محمود حلبی که قبلاً به‌عنوان یک فعال سیاسی مطرح بود و حتی در خرداد یا تیر ماه ۱۳۳۰ (هجری شمسی) در مسجد گوهرشاد از نهضت ملی و آیت‌الله کاشانی حمایت کرد و یا روز ۲۳ تیر ماه در میدان شهدای مشهد طی یک میتینگ در حمایت از مصدق سخنرانی کرد، پس از شکست نهضت ملی به انزوا کشیده شد و فعالیت‌های خود را به مسائل فرهنگی اختصاص داد و از فعالیت‌های سیاسی اجتناب کرد. فعالیت‌ها و اقدامات شیخ محمود نهایتاً به تشکیل انجمن حجتیه انجامید.

در خصوص علت و هدف تشکیل انجمن نظرات مختلفی وجود دارد. برخی بر این عقیده‌اند که با اوج‌گیری فعالیت‌های بهائیت، موضع‌گیری آیت‌الله بروجردی در رد آن و سخنرانی تند فلسفی، فضا علیه این جریان به‌شدت ملتهب شد. در همین دوران شیخ محمود حلبی دل‌کنده از سیاست، انجمنی را با عنوان «انجمن خیریه حجتیه مهدویه» در سال ۱۳۳۶ با هدف مبارزه علیه بهائیت تشکیل داد. علت‌گرایش او به مبارزه ضد بهائی از اینجا نشئت می‌گیرد که در سال‌های پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ که تبلیغات وسیعی برای انحراف افکار عمومی توسط بهائیت به‌ویژه علیه روحانیت و حوزه‌ها راه افتاد، آقای حلبی - که در حوزه مشهد درس می‌خواند و استاد وی میرزا مهدی اصفهانی که علاقه خاصی به امام زمان (عج) داشت - به همراه طلبه دیگری به نام سید عباس علوی توسط یک مبلغ بهائی به بهائیت دعوت می‌شوند. این افراد چند ماهی از وقت خود را برای مطالعه بهائیت صرف می‌کنند. سید عباس علوی به خاطر زمینه‌های دنیوی و شهودانی که احتمالاً بهائیت در اختیارش می‌گذارد، می‌لغزد و بهائی می‌شود و به‌عنوان یکی از مبلغان بزرگ بهائیت کتاب‌هایی هم در اثبات آن می‌نویسد. حلبی با مشاهده این مسئله، بهائیت را خطر بزرگی تشخیص می‌دهد و با تماس با افراد گول‌خورده، به جلسات تبلیغی آنان راه یافته، با آن‌ها به مناظره و مباحثه می‌پردازد. سپس آقای حلبی به تهران آمده و جذب نیرو می‌کند و اطلاعات و تجربیات خود را منتقل می‌کند.

نظر دومی که در خصوص تشکیل انجمن وجود دارد مربوط به خود انجمنی‌هاست. اعضای انجمن روایتی مریدانه و مذهبی از اندیشه شکل‌گیری انجمن دارند. آن‌ها معتقدند آقای حلبی رئیس انجمن مدعی شده که در سال‌های ۳۲ خواب دیده است که امام زمان به وی امر فرموده‌اند که گروهی را برای مبارزه با بهائیت تشکیل بدهد. گروهی دیگر بر آنند که استعمار همواره یک قسمت از سیاست‌هایش فرقه‌سازی بوده و برای مطرح کردن، بالا کشیدن و رشد دادن آن فرقه دست به ایجاد یک ضد فرقه نیز می‌زده است و مسئله انجمن بهائیت و انجمن ضد بهائیت نیز مشمول این سیاست می‌باشد. گذشته از علت شکل‌گیری انجمن حجتیه، آنچه با قطعیت می‌توان گفت این است که انجمن برخلاف حرکت اسلام سیاسی و انقلابی حرکت کرده و

با جدایی دین از سیاست نیروی خود را مصروف عوامل فرعی کرده و از مبارزه با اصل و ریشه فساد غافل مانده و به همین جهت مورد استقبال دربار قرار گرفته بود.

انحراف از کجاست؟

پرسش مهمی که مطرح می‌شود: چگونه انجمنی که با هدف مبارزه با فرقه ضاله بهائیت تأسیس شد به جریانی انحرافی در اسلام بدل می‌شود؟ اگرچه مبارزه با بهائیت فلسفه وجودی انجمن را شکل می‌داد، اما این مبارزه تنها در بعد فکری انجام می‌گرفت و انجمن وارد فاز سیاسی و اقتصادی نمی‌شد؛

“
اگرچه مبارزه با بهائیت فلسفه وجودی انجمن را شکل می‌داد، اما این مبارزه تنها در بعد فکری انجام می‌گرفت و انجمن وارد فاز سیاسی و اقتصادی نمی‌شد؛ درحالی‌که بهائیت یک پدیده کاملاً سیاسی و شبه‌جاسوسی بود و متقابلاً یکی از راه‌های مبارزه با آن برخورد سیاسی بود. از آنجا که انجمن سیاست را نفی می‌کرد، با این ویژگی بهائیت درگیر نشد و فقط از پایگاه ایدئولوژیک به نقادی آن می‌پرداخت. انجمن حجتیه حتی از برخورد با بهائیان داخل در حکومت پهلوی همچون هویدا، پرویز ثابتی، دکتر ایادی و دیگران به دلیل سیاسی بودن شخصیت آن‌ها خودداری می‌کرد؛ زیرا درگیری با آنان (اگرچه بهائیت سیاسی پیدا می‌کرد نه ایدئولوژیک. این نوع عملکرد تنها یک مفهوم را دربر می‌گرفت؛ جدایی دیانت از سیاست. رهبران انجمن حتی با مشاهده سیل عظیم جمعیت مسلمانان در مقابل به نظام ستم‌شاهی و حمایت روحانیون معظم از آن‌ها، حاضر نشدند که به امامت مرجع کبیر شیعیان تن بدهند و قیام مردم را با عباراتی مثل «وزوز پشه را چه به فانتوم» به استهزاء می‌گرفتند و می‌گفتند: «مشیت بر درفش چه می‌تواند بکند»؛ یا امام را مسخره کرده و اظهار می‌کردند: «یک خودکاری در دستش گرفته و یک اعلامیه‌ای نوشته، می‌خواهد آمریکا را شکست بدهد.»

دیدگاه انجمن حجتیه گسترش فساد، عدم اعتقاد به تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور، عدم مداخله در سیاست و عدم مبارزه (به‌منظور زمینه‌سازی ظهور) بود. این تفکرات، سازش با رژیم پهلوی را به دنبال داشت. انجمن، جهاد و مبارزه را در دوران غیبت حرام می‌دانست و به روایات و احادیثی از قبیل «لایکون الجهاد الا مع امام عادل» (جهاد جز با امام عادل امکان‌پذیر نیست) استناد می‌کردند. آن‌ها بیان می‌کردند



خرافات و بدعت شناخته و مردود می‌دانستند، پرداخت و در مواردی هم به تصحیح برداشت‌ها مبادرت کرد؛ برای مثال، نشان داد که آنچه در جامعه درباره استخاره معمول است ربطی به حقیقت استخاره و شکل صحیح آن در فرهنگ دینی ندارد. امام (ره) از این فرصت برای ریشه‌یابی و جریان‌شناسی افکار و آرای وهابیان استفاده کرد و از سوی دیگر با افشای سیاست‌های ضد دینی حکومت رضاخان و تبلیغات ضد روحانیت وی به دفاع از حریم مکتب تشیع و تشریح دیدگاه‌های مجتهدان شیعه در باب حکومت و چگونگی تعامل علما با سلاطین و پادشاهان پرداخت. برخورد علمی و منطقی امام خمینی (ره) با افرادی که خود را به‌عنوان نواندیش دینی مطرح می‌کردند در سال‌های بعد تأثیر زیادی بر سیاست‌های حوزه علمیه و مخصوصاً شاگردان ایشان همچون شهید مطهری و بهشتی گذاشت که در جهاد علمی و مبارزه با عقاید انحرافی به روشنگری و شبهه‌زدایی می‌پرداختند و توجه ویژه‌ای به مسئله اسلام و مقتضیات زمان داشتند. ▲

مطهری «همیشه منجر به سوءاستفاده منافقان از دل‌سوزی‌های جاهلانه شده است». استاد مطهری نسبت به نگرش انجمن به مسئله مرجعیت نیز انتقاد داشت و توجیه این جریان را ذیل همین ایمان منهای معرفت تفسیر می‌کرد. انجمن معتقد بود از مرجعی پیروی می‌کند که نسبت به مسائل سیاسی و مبارزه با حکومت طاغوت بی‌تفاوت باشد و اساساً حکمی برای مبارزه ندهد. و در واکنش به این برداشت سطحی و بی‌پایه که با باورهای شیعه نیز در تضاد است، شهید مطهری انواع تقلید را شرح می‌دهد و در توضیح آن بر دو نوع «ممنوع و مشروع» اشاره می‌کند: «یک نوع تقلید است که به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که ممنوع است. اخیراً در بعضی از مردم که در جست‌وجوی مرجع تقلید هستند، می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا سر بسپاریم. می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده است سر سپردن نیست، چشم باز نگه داشتن است. تقلید اگر شکل سرسپردگی پیدا کرد هزارها مفاسد پیدا می‌کند.» پیش از انقلاب انجمن حجتیه علی‌رغم تأکید و اشاره امام خمینی (ره) به پشت پرده‌های جریان بهائیت بی‌توجه بودند، پس از انقلاب نیز برخلاف جریان انقلاب شنا کردند و آمریکا را که دشمنی آن با ملت ایران ثابت شده بود به حاشیه بردند و مبارزه اصلی را در انتقاد از مارکسیست‌ها عنوان کردند. ماهیت محافظه‌کاری در انجمن حجتیه قدرت هرگونه مبارزه جدی را از آن‌ها گرفت و این فرقه را به ابزاری در اختیار دشمنان تبدیل کرده بود. ▲

نداشت تا جایی که حتی خاک کربلا ز پرور شد و مقبره امام (ع) غرقاب گردید، اما باز ساخته شد و مشتاقان قیام (اباعبدالله (ع) به زیارت رفتند و بنا به وعده خداوند آنچه به حق باشد از بین رفتنی نیست و پابرجا می‌ماند. بنابراین، اهداف قیام امام حسین (ع) در چیزی فراتر از نفع شخصی است که بنا به ادعای کتاب برای تشکیل حکومت بوده باشد؛ آنچه امام (ع) در وصیت‌نامه خویش به برادرشان عرض کردند که هدفی جز اصلاح زمین از ناپاکی‌ها و انحرافات ندارد و این هدف والا می‌باشد. در نقد و رد روایت کتاب صالحی نجف آبادی متون زیادی نگاشته شده است که از این بین می‌توان به کتاب «حسین علیه‌السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام» آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی اشاره کرد. در این کتاب که در حجمی نزدیک به پانصد صفحه منتشر شده آمده است: «اساس کتاب شهید جاوید باطل است.» آیت‌الله صافی گلپایگانی با مرور روایات مربوطه به این نتیجه رسید که «به صریح این اخبار، برنامه امام حسین این نبود که قیام کند و حکومت اسلامی تأسیس نماید بلکه برنامه او قیام و شهادت بود و امام عالم به این برنامه بود.» ▲

افشاگری امام خمینی (ره) علیه انحرافات شریعت سنگلجی

هدایت جامعه را از مسیر روشنگری و مقابله‌به‌مثل بر عهده گیرند. امام (ره) معتقد بودند که امثال کسروی، شریعت سنگلجی و حکمی‌زاده صرفاً تکرارکننده شبهات فرقه و نخل گذشته و برخی نویسندگان جدیدند و «نیم‌خورده‌هایی» را بازگویی کنند. امام خمینی (ره) در کتاب کشف الاسرار نیز که پاسخ به شبهات علی‌اکبر حکمی‌زاده در مورد دین و عملکرد آن بود، به گفته‌ها و نوشته‌های سنگلجی پرداخت و در برابر انتقاداتی که به تفکر دینی وارد می‌کردند به دفاع استدلالی و عقلانی از همان چیزی که آن‌ها به‌عنوان



«التوحید» محمد بن عبد الوهاب همسانی و تشابهات قابل توجهی از مطالب این دو کتاب را نشان می‌دهد که خود سنگلجی نیز رونویسی بخش‌هایی از آن را پذیرفته بود. اول بار نشر دیدگاه‌های سنگلجی درباره رجعت بود که توجه علمای شیعه را به اعتقادات وی و ضرورت مواجهه با آن مطرح کرد. امام خمینی (ره) در زمانی که حوزه علمیه از فضای روشنفکران فاصله داشته و به جای پاسخ به انتقادات و شبهات، بیشتر به نفی و تکفیر صاحبان عقاید ضاله و پرهیز دادن جامعه از خواندن این کتب اهتمام داشت، در صدد برآمدن تا

مبارزه با قشری‌گری و جمود فکری

مورد مقابله فکری شهید مطهری با انجمن حجتیه

با بهائیت می‌دانست اما وزرای بهائی شاه، سرمایه‌داران بهائی چون پاسال و هژبر، افسران بهائی و ... هیچ‌گاه مورد نقد و برخورد و مبارزه انجمن قرار نگرفتند. تفکرات این جریان مورد انتقاد امام خمینی (ره) نیز بود و ایشان همین کژاندیشی‌ها را متذکر می‌شدند. مهم‌ترین خطری که انجمن حجتیه احساس می‌کرد، بهائیت بود و مدعی بود که در برابر بهائیت می‌ایستد. اما امام (ره) ریشه‌ای‌تر به این فرقه نگاه می‌کرد و عملکرد آنان را تحلیل می‌کرد. امام (ره) فریاد می‌زد که آمریکا پشت قضیه بهائیت است اما آن‌ها متوجه نمی‌شدند. امام (ره) باور داشت یکی از کارهایی که آمریکا انجام می‌داد جان‌دازی بهائیت در ایران بود، در عربستان وهابی‌گری راه انداختند، در جای دیگری قادیانی‌گری راه انداختند. تأکید امام (ره) در مبارزه با صحنه‌گردان اصلی آن یعنی آمریکا بود، ولی انجمن حجتیه این مطلب را نمی‌فهمید. عمده ویژگی‌های چنین جریاناتی تلفیق جهالت با عبادت، تنگ‌نظری و پیروی‌های صرفاً شعاری نه قلبی است؛ یعنی ایمان منهای معرفت که به گفته شهید



نهضت امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی مردم ایران نیز مردود خواهد بود. حجتیه در طول حیات خود به دلیل باورهای این‌چنینی مخالفان زیادی داشته و بسیاری از علما اعتقادات متحجرانه آنان را به ضرر اسلام و شیعیان می‌دانستند. استاد مطهری نیز بر این باور بود که انجمن حجتیه با جمودگرایی و قشری‌گری خود به اسلام و تشیع بسیار لطمه زده است؛ چراکه در نظر آنان هر نوع حرکت اعتراضی و اصلاح اجتماعی باطل است. استاد مطهری با تبیین دیدگاه‌های سیاسی و برداشت‌های آنان از انتظار فرج، مفهوم درست انتظار را در تحرک، پویایی و اثرگذاری می‌دانست؛ درحالی‌که حجتیه معتقد بود باید زمینه را خودمان سوق بدهیم به سمت ظهور امام زمان و انتظار یعنی جمود و سکوت. حجتیه با برداشت‌های نادرست از موقعیت زمانه و عدم بصیرت در دشمن‌شناسی برای شیعیان به ابزاری در دست دشمن قرار گرفت و در هر برهه تاریخی به جای توجه به اصول، بر حواشی تأکید کردند. حجتیه حتی در زمان اعلام حیات خود نیز به‌درستی عمل نکرد و علی‌رغم اینکه هدف خود را مبارزه

کتاب «شهید جاوید» ردیه‌ای از درون

آیت‌الله صافی گلپایگانی و رد اساس کتاب صالحی نجف آبادی

امام حسین (ع) در حرکت عظیم عاشورا شائبه‌ای منفور است که در کتاب «شهید جاوید» توسط صالحی نجف‌آبادی مطرح شده است. وی در این کتاب بر این باور است که کشته شدن در راه خدا مطلوب خدا نیست، بلکه آنچه مطلوب است و خدا خواسته، دفاع از دین است نه کشته شدن. در باور وی شهادت‌طلبی امام حسین (ع) امری نامعقول بوده که باورپذیری آن را دچار اشکال می‌کند. «مذمت‌های بیجا، توهین‌های ناروا، ستایش از دشمنان آن هم توأم با خلاف واقع، عذرتراشی‌های بیجا از قاتلین کربلا، خیانت در نقل حدیث‌ها و تاریخ‌ها و ذکر یک سلسله امور برخلاف صریح مذهب شیعیان» از نکاتی است که در کتاب مطرح شده و از گذشته تاکنون با ردیه‌های بسیاری مواجه شده است و حتی آن را در ذیل کتب



ضاله دانسته‌اند. انتشار این کتاب نه تنها در محافل علمی و حوزه و حتی در بین مردم بازخورد‌های زیادی داشت، بلکه با توجه به زمان انتشار آن و آغاز مبارزات سیاسی امام خمینی (ره) و مردم با رژیم پهلوی در بعد سیاسی و از طرف عوامل حکومتی نیز به امنیتی کردن فضای فکری و اجتماعی منجر شد و امکان مقابله و تحلیل آن در فضای سالم فکری و علمی از بین رفت. ازاین‌رو، صرف ضاله دانستن آن و تحریم خواندن کتاب و یا حتی حرام اعلام کردن مطالعه آن تصمیمی انفعالی در برخورد با این کتاب است و در این زمینه نیز نیاز به جهاد علمی ضرورت دارد. اما در این بین یک حقیقت تاریخی وجود دارد، اینکه در زمان خلفای اموی سیاست‌های تنبیهی بسیاری برای زائران امام حسین (ع) در نظر گرفته شد اما اثری

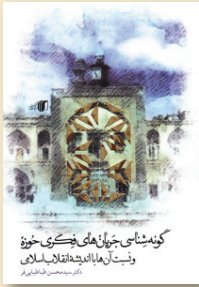
بهاره داداشی: بزرگ‌ترین مانعی که در مسیر برنامه‌های نوسازی رضاشاه به خصوص در بُعد فرهنگی آن وجود داشت روحانیت بود. جریان متأثر از تجدد و نوگرایی با ترویج شبهات دینی و نقد عقاید سنتی و نفی آنان به‌صورت کلی و با ایجاد تردید در حقایق معارف شیعی با هدف تضعیف مذهب شیعه شعار اصلاح دین را سر دادند تا هم‌صدا با جریانات تکفیری که عقاید شیعه را باطل و مشرکانه می‌دانند، اصول امامیه را زیر سؤال ببرند و روحانیون را به‌عنوان یک وزنه مهم اجتماعی در میدان مبارزه به چالش بکشند. ازاین‌رو، از درون خود آن‌ها کسانی چون کسروی و شریعت سنگلجی به این کار مأموریت یافتند تا هم‌صدا با «شعار بازگشت به قرآن» به ایجاد تشکیک در اعتقادات شیعی و تزلزل موقعیت علما و روحانیون بپردازند. مهم‌ترین مسائلی که شریعت سنگلجی آن‌ها را انکار می‌کرد غیبت امام زمان (عج)، رجعت، معاد جسمانی، معراج، شفاعت و معجزه‌های انبیا بود. مقایسه فهرست کتاب «توحید عبادت» از آثار اصلی شریعت سنگلجی با فهرست کتاب

استاد مطهری که برخورد با فرقه‌های انحرافی را به‌درستی از امام خمینی (ره) آموخته بود، در مواجهه با هر تفکری با ریشه‌شناسی و تحلیل موقعیت زمانی و مکانی برخورد می‌کرد. این روش علمی در رویارویی‌های فکری جریانی از تفکر انتقادی و تحلیلی راه می‌انداخت و نتایج آن برای همه مردم قابل توجه و تأمل بود. حجتیه یکی از این جریانات است که تحلیل استاد مطهری از عملکرد آن‌ها شرحی از قشری‌گری و جمود فکری است. قشری‌گری مانع فهم عمیق معارف دینی و بستری برای رشد کج‌فهمی و بدعت است. نمونه این تفکر در تاریخ معاصر ایران را می‌توان در انجمن حجتیه دید. انجمن حجتیه مقارن با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توسط شیخ محمود ذاکر زاده تولابی حلبی و بنا بر اساسنامه آن با انگیزه مبارزه با فرقه بهائیت و تبلیغ دین اسلام و مذهب جعفری و دفاع علمی از آن با رعایت مقتضیات زمان تأسیس شد. اگرچه در این انجمن کمیته‌های مختلف تدریس، تحقیق، نگارش، ارشاد و ارتباط با خارج وجود داشت ولی بررسی عقاید آن‌ها نشان می‌دهد که نتوانستند آن‌طور که مدعی بودند مذهب خود را به‌درستی درک کنند و با تحلیل‌های نابجا در مسیر قشری‌گری افتادند. از عقاید آن‌ها می‌توان به تحلیل ناروا پیرامون علائم و نشانه‌های ظهور امام زمان (عج) و اعتقاد به جدایی دین از سیاست اشاره کرد. حجتیه معتقد است اقدام به تشکیل هر حکومت دینی قبل از ظهور امام زمان (عج) منجر به شکست می‌شود و تشکیل حکومت سد باب مهدویت و حکومت جهانی است. پرواضح است که با این‌نحوه تفکر،

«مردم دنیا بداندند که من یک آدم جاه‌طلب، مقام‌طلب، اخلاک‌گر، مفسد و ظالم نیستم، من چنین هدف‌هایی ندارم. قیام من قیام اصلاح‌طلبی است. قیام و خروج کردم برای اینکه می‌خواهم امت جد خود را اصلاح کنم. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.» (وصیت‌نامه امام حسین علیه‌السلام به برادرش محمد حنفیه)

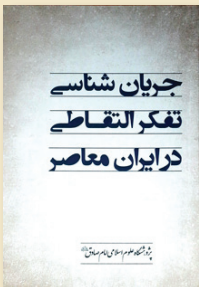
حرکت خدایی امام حسین (ع) در زمانی روی داد که اسلام از مسیر راستین خود خارج شده بود و انحرافات بسیاری دامن آن را آلوده کرده بود. صلاح جامعه اسلامی به جانشینان به‌حق رسول خدا (ص) اجازه نمی‌داد که اقدامی تند و جدی علیه منجران انجام دهند. زمانی که امام حسین (ع) بر مخالفت با خلیفه ناشایست پافشاری کرد و برای عدم بیعت با یزید بوزنه‌باز مجبور به حرکت به سمت کوفه شد، نیتی جز اصلاح جامعه اسلامی نداشت و به جد خواستار هدایت مسلمین بود. تجربه امامت پدر بزرگوارشان امام علی (ع) و سبک زندگی آن بزرگوار و سادگی و زندگی در سطح پایین‌ترین افراد جامعه اسلامی ثابت کرده بود که خاندان رسول خدا (ص) نیتی جز هدایت مسلمین به صراط مستقیم ندارند. ظن و گمان بد نسبت به نیت خالص و پاک

برای مطالعه بیشتر



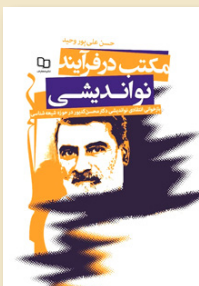
گونه‌شناسی جریان‌های فکری حوزه و نسبت آن‌ها با اندیشه انقلاب اسلامی

نویسنده: دکتر سید محسن طباطبایی فر
ناشر: مکتب اندیشه



جریان‌شناسی تفکر التقاطی در ایران معاصر

نویسنده: دکتر آیت مظفری
ناظر علمی: دکتر موسی حقانی
ناشر: زمزم هدایت (پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق)



مکتب در فرایند نواندیشی

بازخوانی انتقادی نواندیشی محسن کدیور

در حوزه شیعه‌شناسی

نویسنده: حسن علیپور وحید | ناشر: دفتر نشر معارف

جیران

ضمیمه هفتگی روزنامه قدس در حوزه تاریخ

صاحب‌امتیاز: مؤسسه فرهنگی قدس (وابسته به آستان قدس رضوی)

آدرس: مشهد، بلوار سجاد، نیش سجاد ۱

تلفن: (۹ خط) ۰۵۱۱ ۳۷۶۸۵۰۱۱

www.qudsonline.ir

فتنه با نقاب دین

شاخصه‌های عمده جریان‌های دگراندیش اسلامی چیست؟



روی چهل و سادگی تسلیم جو غالب زمانه شده‌اند؛ که البته در این بین جریان نخست با توجه به سازمان‌دهی قوی و اهداف از پیش تعیین‌شده به‌مراتب مضرات بیشتری را برای جوامع اسلامی می‌توانستند در پی داشته باشند. این جریان در جوامع اسلامی با عناوینی نظیر «اصلاحگر دینی»، «پروتستان‌تیسیم اسلامی»، «نواندیشان دینی» و ... با حمایت انگلستان، آمریکا و اسرائیل در کشورهای

در سده اخیر و با بسط و نفوذ مدرنیته در سرزمین‌های اسلامی، علاوه بر طیف‌هایی از روشنفکران جوامع اسلامی که شیفته و مرعوب تجدد و تجددگرایی در غرب شدند، طیف‌هایی هرچند محدود از حوزویان نیز به این جریانات تمایل پیدا کردند. این افراد با به شکل هماهنگ با جریان‌های استعماری غربی و با هدف تحریف اسلام و ضربه زدن به آن وارد میدان شده‌اند و یا از

حواسمان جمع باشد!

سنخ‌شناسی جریان‌های دگراندیش دینی که مخالف گفتمان انقلاب اسلامی هستند

حسین ایزدی: انجمن حجتیه

این گرایش از جهت سنخ‌اندیشه و رویکرد، گرایشی تازه به شمار نمی‌آید، این گرایش در حدود نیم‌قرن اخیر با چهره‌ای نو و سامان‌یافته بروز کرده است، گرایشی که دیگر از قالب یک سلیقه و برداشت دینی صرف خارج شده و در قد و قامت یک تشکیلات منسجم ظهور کرده است. مستمسک مخالفت با شکل‌گیری حاکمیت اسلامی برای این جریان روایتی است که تشکیل حکومت در زمان غیبت را طاغوت معرفی می‌کند. برخی دیگر از طرفداران این تفکر نزدیکی ظهور را منوط به گسترش ظلم و فساد می‌دانند؛ از این رو، تشکیل حکومت دینی را مخالف زمینه‌سازی برای ظهور می‌دانند. انجمن حجتیه که با شیخ محمود حلبی تولاپی پدید آمد، در روزهای اول عمر خود تشکیلاتی دینی بود که برای پاسداری از اندیشه دینی جوانان فعالیت می‌کرد و مورد حمایت برخی مراجع و علمای عصر نیز بود؛ اما رفته‌رفته سمت‌وسوی تازه‌ای پیدا کرد و به جریانی در برابر جریان‌های انقلابی تبدیل شد. این تقابل تا جایی پیش رفت که پس از انقلاب، امام خمینی (ره) درباره این جریان و نفوذ آن در بدنه کارگزاران انقلاب هشدار جدی داده و فرمان لغو فعالیت آن‌ها را صادر فرمودند. باین‌همه، این جریان فعالیت‌های مخفی خود را ادامه داد و در سراسر کشور تشکیلات زیرزمینی خود را توسعه بخشید.

طیف مخالف سیاست‌های مذهبی انقلاب اسلامی

دسته‌ای دیگر از مخالفین انقلاب اسلامی در حوزه‌های علمیه طیف‌هایی هستند که با انگیزه‌های مذهبی خاص و نه تئوریک به معنای گذشته، به مخالفت برخاسته‌اند. این طیف که با سیاست‌های مذهبی انقلاب اسلامی ازجمله مسئله وحدت شیعه و سنی دارای اختلاف هستند، در برخی زمینه‌ها با طیف‌های دیگر مخالف انقلاب به همگرایی می‌رسند. محوری‌ترین دغدغه این طیف گسترش تفکر شیعی به معنای کلامی آن است. مبارزه با اهل تسنن و وهابیت و هر جریانی که با ولایت معصومین دارای زاویه باشد، سیاست اصلی آن‌ها به شمار می‌آید. البته سطح تلقی آن‌ها از حمایت از اندیشه شیعی تلقی‌ای سطحی است؛ چراکه اکتفا به پاسخ دادن به شبهات اهل تسنن، مناظره با آن‌ها و اموری از این دست نقطه اوج حمایت از تفکر شیعی نیست، بلکه برپایی حاکمیت دینی که در سایه آن احکام دین و آموزه‌های شیعی گسترش یابد و در سطح بین‌الملل به الگوسازی حکومت دینی بپردازد، قله‌ای فراتر از این رویکرد است.

البته باید توجه داشت منشأ اصلی مخالفت این طیف با انقلاب از ابتدا همان تفاوت رویکردهای مذهبی و سیاست‌های دینی نبوده است. برخی واکنش‌های امروز ریشه در رخداد‌های دیروز بین سران این جریان با نظام

نظیر ایران، ترکیه، مصر، پاکستان و ... ریشه دوانده و سعی در ارائه قرائت و تفسیری حداقلی از اسلام و سازگار با مدرنیته دارند. از ویژگی‌های عمده این جریان و به طور خاص افرادی که خود را منتسب به تشیع می‌دانند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: **بی‌اعتنایی به حدیث** افراد این جریان تحت عنوان توجه به قرآن، به حدیث بی‌اعتنا هستند. آنان حتی علت راهبایی خرافه به دین را نیز «بی‌دقتی در نقل حدیث و روایت»، بدون توجه به راستی و درستی آن می‌دانند و راه‌هایی را در پناه بردن به قرآن می‌جویند؛ که به معنای تمسک به شعار «حسبنا کتاب الله» است، شعاری که بعد از رحلت رسول خدا (ص) بهانه کنار گذاشتن عترت آن حضرت شد.

عقلانیت خودپندار آنان به‌مانند جریان‌های فلسفی غربی، بیش از اندازه به عقل بها می‌دهند و هر مسئله‌ای که عقل آنان توان درک آن را ندارد، خرافه‌می‌پندارند.

عدم پذیرش مرجعیت آنان مرجعیت روحانیت را نه در بعد فکری و دین‌شناسانه می‌پذیرفتند و نه در بعد سیاسی. به نظر آنان، هرکسی خود توان فهم تمام ابعاد دین را دارد و نیازی به مراجعه به مرجعیت نیست؛ و از این طریق مقدمات شقاق و گسست در جوامع اسلامی را پدید می‌آورند.



اسلامی داشته است. امروزه به نظر می‌رسد جریان استکبار و استعمار چشم طمع به این جریان دوخته است و با واسطه و شاید بی‌واسطه از آن‌ها حمایت‌هایی می‌کند؛ چراکه جریانی با ظاهر دینی و شیعی بنیادگرایانه می‌تواند بین صف‌های شیعیان در نسبت گرفتن با انقلاب اسلامی فاصله بیندازد. خطر این جریان به‌مراتب بیشتر از جریان‌های معاند نظام و گروه‌های روشنفکری و سکولار است که به‌روشنی خود را مخالف اسلام معرفی می‌کنند. این طیف در حقیقت با ظاهری اسلامی دارای زاویه‌ای جدی با اسلام ناب هستند.

سکولاریست‌ها و مخالفت مبنایی با حکومت دینی

دیگر طیف مخالف انقلاب اسلامی، طرفداران اندیشه سکولاریسم هستند. حوزویانی که آشنایی نامناسبی با فلسفه‌های غربی داشته‌اند و با ارتباطات نامناسبی با گروه‌های سیاسی سکولار برقرار کرده‌اند، اصلی‌ترین چهره‌های این طیف به شمار می‌آیند. اعتقاد به جدایی دین از همه عرصه‌های غیرفردی زندگی مهم‌ترین دغدغه آن‌هاست. این اصرار به جدایی دین از حوزه‌های گوناگون حیات انسان با از آن روی صورت می‌گیرد که کارکرد دین را حداقلی دانسته و اساساً چنین امکانی را برای آن متصور نیستند و دین را برای اداره حیات بشر ناتوان و ناکافی می‌دانند و یا اینکه می‌گویند ساخت قدس دین نباید به عرصه خاکی و مادی سیاست و اقتصاد و معیشت که اموری این‌جهانی است آلوده شود؛ دین تنها باید روابط انسان با خدا را مدیریت کند، اما دخالت در عرصه‌های مادی حیات بشر دین را آلوده می‌کند.

در هر صورت، این نگاه به صورت بنیادین با حاکمیت دین بر جامعه مخالف است. بیشتر حوزویانی که در دامن چنین اندیشه‌ای فرو رفته‌اند، کسانی هستند که در مقطع نامناسبی از آمادگی‌های علمی با فلسفه‌های غربی آشنا شده‌اند. طلبه‌هایی که عملاً فلسفه غرب را پذیرفته‌اند و از منظر فیلسوف غربی به عالم و روابط اشیا در آن می‌نگرند، این دسته نیز چون طیف پیشین فرصت و ظرفیتی مناسب برای جبهه استعمار و استکبار به شمار می‌آیند؛ چراکه هم از کسوت روحانیت برخوردار هستند و هم اندیشه مدنظر جامعه جهانی غربی را از پایگاه دین و در لباس دین‌شناس ترجمه و ترویج می‌کنند.